

# اصلاح طلبی دینی در عصر پهلوی

درباره اندیشه شریعت سنگلجی

## ترجمه

نگاه دیگران

مقدمه

در پارهای از مطالعات اخیر درباره تاریخ اندیشه دینی در ایران معاصر، دوره حکومت رضاشاه را دوره سرکوب مطلق و همه جانبه روحانیت شیعه معرفی کرده اند.<sup>(۱)</sup> اما مطالعه دقیق نوشته های جدلی منتشر شده پس از سقوط رضاشاه نشان می دهد که طی این دوره، در حالی که روحانیت سنتی نیک می دانستند که از طریق سکوت می توان این دوره طوفانی را پشت سر گذاشت، برخی عالمان جسور می کوشیدند تا با توسل به اصلاحات دینی تجدد فکری را تحقق بخشند. اگرچه این عده اندک از عالمان اصلاح گرا در حلقه های روحانیت سنتی منزوی بودند، تأثیرشان بر طبقه جدید نخبگان ایرانی کاملاً مشهود بود.

در مقاله حاضر، بی آنکه بخواهم روش های سرکوب گرانه رژیم پهلوی در تضعیف قدرت اجتماعی علمای دینی را انکار کنم، از طریق مطالعه ای موردی نشان خواهم داد که وضعیت سرکوب در ایران دوره رضاشاه به اندازه ترکیه دوره کمال آتاترک مطلق و همه جانبه نبود. بر این اساس، راحت تر می توان فهمید که چرا برنامه سکولاریزاسیون پهلوی برای ایجاد تغییر در حلقه های دینی ایران ناکام ماند. در ایران آن دوره جریان اصلاح گرا شبیه سلفیه مصر وجود داشت که هم با علمای سنتی مرتبط بود و هم با قدرت سیاسی حاکم بر کشور.

مطالعه دقیق ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ نشان می دهد که گروه های مختلف دینی، از نیروهای سیاسی سازمان یافته مانند شاخه اسلامی جبهه ملی به رهبری آیت الله کاشانی گرفته تا فعالان تندروی نظیر فداییان اسلام، در صحنه سیاسی کشور سر برآوردند. چنین گروه هایی بدون شک هم از حمایت حلقه های دینی برخوردار بودند و هم توان کافی برای مجادلات ایدئولوژیک در خود می دیدند.

از میان نوشته های دینی در دوره جنگ جهانی دوم، کتاب مشهور آیت الله خمینی با عنوان کشف الاسرار - که رذیله ای است بر انتقادات علی اکبر حکمی زاده از نهاد روحانیت - گوشه ای از مسائل مناقشه انگیز آن دوره را باز می نماید. حکمی زاده، که کسوت روحانیت را کنار گذاشته بود و در سال های ۱۳۱۳-۱۳۱۴ خورشیدی مدیریت نشریه تجددگرای همایون را بر عهده داشت، در کتابچه ای با عنوان اسرار هزار ساله (منتشر شده در ۱۳۲۲) بر رویکردی تجددگرایانه عملکرد روحانیت آن دوره را به نقد کشید. [...]<sup>(۲)</sup>

اسرار هزار ساله در نشریه احمد کسروی، که به مخالفت با روحانیت و دفاع از بالایش عقلانی دین شهره بود، به چاپ رسید. در پایان این کتابچه، حکمی زاده به طور مستقیم از هم قطاران سابقش در قم با پرسش هایی درباره این موضوعات طرح پرسش می کند: (۱) ساختن گنبد و بارگاه برای پیامبر و ائمه و حاجت و شفا خواستن از آنها؛ (۲) ارزش و اعتبار استخاره و انواع غیب گویی ها؛ (۳) جایگاه واقعی امامت در میان عقاید، با توجه به اینکه خدا در قرآن به صراحت از آن سخن نگفته است؛ (۴) احادیثی که می گویند ثواب زیارت و مراسم عزاداری از ثواب شهادت بیشتر است؛ (۵) حدود اختیارات مجتهد در دوره غیبت؛ (۶) آزادی روحانیت در گفتن حقایق؛ (۷) مشروعیت حکومت غیر دینی؛ (۸) مشروعیت مالیات از جانب حکومت غیر دینی؛ (۹) مشروعیت قوانین وضع شده به دست بشر؛ (۱۰) تحمل احکام شریعت بدون تفاوت و تغییر نسبت به زمان پیامبر، در حالی که بخشی از همین شریعت در دوره کوتاه نزول وحی نسخ شده بود؛ (۱۱) اینکه چرا خدا به اشرف مخلوقاتش اجازه نداده است تا برای فهم احکام دین از عقل و علم استفاده کند؛ (۱۲) احادیث ناسازگار با عقل بشر؛ (۱۳) علت بی علاقه شدن مردم به دین.

لحن پر خاش گرانه حکمی زاده در دوره ای که سانسوری اعمال نمی شد نوشته های جدلی شدیدالحنی را از جانب علما در پی آورد.<sup>(۳)</sup> گروهی از کسبه بازار از آیت الله خمینی - که بعدها در قم به تدریس فلسفه پرداخت - در یکی از سفرهایش به تهران خواستند تا پاسخی قاطع و جامع به حکمی زاده بدهد. تألیف کشف الاسرار پاسخ به همین درخواست بود. آیت الله خمینی در این کتاب مفصل انتقادات حکمی زاده را یک به یک رد کرد، و همچنین به اسطوره برزق و برق تجدد خواهی - که دیکتاتوری رضاخان از غرب کپی برداری و به مردم تحمیل کرده بود - حمله برد. او در این کتاب فقط نام های عده اندکی از افراد و گروه های مورد نظرش را ذکر کرد؛ وهابیت؛ میرزا ابوالفضل گلپایگانی، نویسنده بهایی؛<sup>(۴)</sup> و پیروان کسروی، که الهام بخش حکمی زاده بود (با اینکه در کتاب حتی یکبار نام کسروی یا حکمی زاده ذکر نشده، حضور آنها به سادگی قابل تشخیص است). دست آخر اینکه آیت الله خمینی چهار بار نام شریعت سنگلجی را در این کتاب آورد.<sup>(۵)</sup> [...]

زندگی سنگلجی<sup>(۶)</sup>

میرزا رضاقلی در ۱۲۷۱ شمسی در سنگلج تهران در خانواده ای ریشه دار که برای قاجارها کار می کردند به دنیا آمد. پدر بزرگش - که او هم رضاقلی نام داشت -<sup>(۷)</sup> اهل علم بود، اما به سبب نابینا



یان ریشار

مهرداد عباسی

یادداشت مترجم: در یکصد و پنجاه سال اخیر، نهضت اصلاح دین در جهان اسلام مسیرهای متفاوت و گاه حتی متعارضی را پیموده است. اما بی گمان یکی از مهم ترین مؤلفه های فکری عمده نظریه پردازان اصلاح گرای در جهان اسلام در دوره معاصر، چه

۷

در اندیشه شیعی و چه در اندیشه اهل سنت، دین پیرایی یا ناب گرای دینی بوده است. اگرچه این جریان فکری در جوامع شیعی و سنی به گونه های مختلفی ظهور یافته و واکنش های متفاوتی را در عرصه سیاست و اجتماع آنان برانگیخته است، عناصری مشترک در دیدگاه های همه پیش گامان این جریان قابل تشخیص است. بازگشت به قرآن و استفاده حداقلی از حدیث، رویکرد عقل گرایانه به متون دینی، تأکید خاص بر آموزه توحید و مبارزه با انواع مظاهر شرک و خرافات، و مخالفت جدی با عناصر غیر اسلامی و به ویژه اسرائیلیات از جمله این عناصر مشترک است و در زمره لوازم و نتایج این جریان مهم فکری در اسلام معاصر به حساب می آید. یکی از شاخص ترین نمونه ها برای این جریان مدرسه فکری المنار در مصر است که سیدجمال الدین اسدآبادی آغازگر آن بود، محمد عبده آن را تثبیت کرد، و محمد رشیدرضا آن را به اوج خود رساند. رشیدرضا از جمله مشهورترین مصلحان دینی در جهان اسلام است که او را از شاخص ترین نمایندگان اندیشه سلفی در میان اهل سنت معرفی کرده اند. هم زمان با فعالیت رشیدرضا در مصر، جریان فکری سلفی در ایران نیز نماینده ای داشت: شریعت سنگلجی، که مقاله حاضر به بررسی زندگی، فعالیت ها و اندیشه های دینی او اختصاص یافته است.

شریعت سنگلجی یکی از عالمان شیعی اصلاح گرا در دوره پهلوی اول است که می توان او را در زمره شخصیت های مهم و تأثیرگذار در تاریخ اندیشه دینی ایران معاصر قلمداد کرد. سنگلجی با الهام گیری از برخی جنبه های دین پیرایی در اندیشه سلفی قصد اصلاح پارهای از عقاید و اعمال شیعیان را داشت، اما عمده آرا و دیدگاه های وی با واکنش ها و انتقادات تند و گزنده از جانب جریان غالب روحانیت شیعه مواجه شد. با این حال، نوشته ها و گفته های سنگلجی و به ویژه سلوک رفتاری او در مقطعی تاریخی که جامعه ایران در حال تجربه تجدد و مواجهه با دنیای جدید بود گروهی از دین داران و حتی برخی از روشنفکران آن دوره را به سوی او کشاند. اندیشه دینی سنگلجی و نوع رویکرد او به دین اسلام و عقاید شیعه، به طور مستقیم یا غیر مستقیم، در نسل های بعدی تا به امروز تداوم یافته و طرفدارانی را در میان محققان و نویسندگان حوزه دین پیدا کرده است. به رغم اهمیت این روحانی اصلاح گرا در تحولات و مجادلات دینی سیاسی ایران در دوره پهلوی اول و دوم، پژوهشی آکادمیک و انتقادی درباره او و حلقه اطرافیان و پیروان اندیشه او انجام نشده است. نوشته حاضر ترجمه مقاله ای تحقیقی درباره زندگی و اندیشه سنگلجی است که از یکسو واکنش عالمی شیعی را به تجددگرایی در ایران نشان خواهد داد و از دیگر سو پرتوی بر تاریخ اندیشه اصلاح دین در ایران معاصر خواهد افکند. یان ریشار (متولد ۱۹۴۸)، ایران شناس مشهور فرانسوی، این مقاله را در نخستین سال های پس از انقلاب (۱۳۶۵) و ظاهراً در زمان حضورش در ایران نوشته و حتی برای نگارش مقاله با برخی از نزدیکان سنگلجی گفت و گو کرده است. وی نه اسلام شناس است نه سیاست شناس، بلکه شیفته و دل داده ایران و به معنای دقیق کلمه ایران شناس است و قریب به اتفاق پژوهش ها و نوشته های او در سی و چند سال گذشته به ابعاد مختلف ادبیات، دین، تاریخ، سیاست، اندیشه و فرهنگ در ایران معاصر اختصاص دارد.

ریشار در این مقاله با رهیافتی توصیفی-تحلیلی و از طریق مطالعه احوال و آثار شریعت سنگلجی، کوشیده است تا رابطه دین و دولت در عصر پهلوی اول و نحوه مواجهه دستگاه رضاشاه با روحانیت را به طور خاص نشان دهد. افزون بر این، وی تلاش دارد تا گفتار و کردار سنگلجی را همچون واکنشی از جانب عالمی شیعی-ایرانی به تمدن غرب و ارزش های دنیای جدید ببیند. اگرچه ریشار سال ها پیش و پس از انقلاب در ایران حضور داشته است و زبان فارسی را خوب می داند و با تاریخ ایران معاصر و عقاید شیعه به خوبی آشناست، بدیهی است که همچون هر محقق غربی نگاهی «از بیرون» به موضوع دارد و برخی تحلیل های او در این مقاله نیز، همچون هر نوشته تحقیقی دیگر، ممکن است قابل مناقشه و نقد باشد. امیدوارم ترجمه این مقاله به کار تألیف های آکادمیک و انتقادی مرتبط با این موضوع بیاید.

□□□

۱۹۳



شماره ۴۴  
آبان ۹۴

بودن نتوانست در دستگاه حکومت خدمت کند. پدر رضاقلی ما، شیخ حسن سنجلی (د ۱۳۱۰)، تحصیل علوم دینی را ادامه داد و برای خودش در تهران نامی دست‌وپا کرد. او ظاهر از حامیان شیخ فضل‌الله نوری - پسرعمویش<sup>(۴)</sup> - در برابر مشروطه‌خواهان در سال ۱۲۸۸ بوده، هرچند در آن رخداد مهم سیاسی نقش مهمی نداشته است. این دو عالم دینی در میدان سنگلج (که درای طبیعی در مرکز شهر تهران بود) همسایه یکدیگر بودند. پس از پیروزی مشروطه‌خواهان، شیخ حسن فرزندان را فرستاد تا به شیخ فضل‌الله پیشنهاد دهند که در خانه آنها پناه بگیرد. به محض اعدام شیخ فضل‌الله، شیخ حسن صحنه را ترک کرد و راهی سفر حج شد.

سنجلی علوم دینی سنتی را با جذبیت در تهران فرا گرفت. وی تعالیم شیخ محمدرضا تنکابنی (د. ۱۳۴۵)، پدر محمدتقی فلسفی را دنبال می‌کرد، و همچنین در فقه شاگرد شیخ عبدالنبی مجتهد نوری، در حکمت شاگرد میرزا حسن کرمانشاهی، در کلام شاگرد شیخ علی متکلم نوری، و در عرفان شاگرد میرزا هاشم اشکوری بود. درباره چهارسالی که او به همراه برادرش آقامحمد مهدی در نجف گذراند (۱۲۹۷ تا ۱۳۰۱) اطلاع چندانی در اختیار نیست. در آن زمان، عراق درگیر رخدادهایی خشونت‌آمیز در پیوند با نهضت ۱۹۲۰ شیعیان در برابر استعمار انگلیس بود، اما شاهدی دال بر تأثیر گذاری سنجلی در این نهضت در دست نیست.

گفته‌اند که سنجلی در نجف نخستین کتابش را نوشت که البته درباره آن چیز زیادی نمی‌دانیم، تنها اینکه آیت‌الله آقا سید محمد کاظم یزدی، عالم بزرگ شیعی او صاحب‌العروه الوقتی<sup>(۵)</sup>، با مطالعه این کتاب به نویسنده آن لقب «شریعت» داد.<sup>(۶)</sup>

شریعت پس از بازگشت از نجف به تهران در همان مسجد خانوادگی سنگلج که پیش‌تر نیز سخنرانی‌هایی در آنجا داشت مستقر شد. پس از اینکه رضاخان «ضاهه» شد و عده علمایی که می‌توانستند با او مناسبات «حادی» داشته باشند کاهش یافت، خیلی زود سیل تقاضاهای مقامات به سوی شریعت روانه شد.

سنجلی، پیش از عزیمت به نجف، همراه پدرش با رضاخان - که در آن زمان افسر قزاق بود - در سنگلج ملاقات کردند و در ۱۲۹۵، این دو نفر خطبه عقد رضاخان و تاج‌الملوک را جاری کردند. تاج‌الملوک، که دختر یکی از افسران قزاق بود، بعدها مادر محمدرضا پهلوی و خواهران او شد. با وجود اینکه شریعت اهل جاه‌طلبی نبود و از هر گونه فعالیت سیاسی پرهیز داشت، ظاهر در همه عمر مناسبات جسورانه‌اش را با حکومت رضاشاه حفظ کرد.

همین نکته نشان‌دهنده تمایز سنجلی با بیشتر هم‌قطاران روحانی اوست. معروف است که اقدامات مستبدانه رضاشاه در اموری چون آموزش، دادرسی، خدمت سربازی و کشف حجاب که برای تسریع برنامه سکولاریزاسیون انجام می‌شدند خشم عالمان دینی را برانگیخته بود. رضاشاه بعد از تلاش برای تثبیت جمهوری یعنی همان زمانی که به حمایت علما نیاز داشت، خود را فردی دیندار نشان می‌داد. اما این تصویر چندان دوام نیاورد و در نتیجه فردی چون آیت‌الله کاشانی دیگر از او حمایت نکرد. تنها روحانی عالی‌مقام که با رضاشاه مناسباتی دوستانه و متقابل‌محترمانه داشت میرزا محمدحسین نائینی (د. ۱۳۱۴) بود، که در نجف زندگی می‌کرد و از برخی نزاع‌ها برکنار بود.<sup>(۷)</sup> رضاشاه حتی گاهی نائینی را مرجع تقلید خودش می‌خواند. در مواردی که علما ترجیح می‌دادند با تحمل وضع آزارنده موجود اصول و اهداف والاتری را محفوظ نگاه دارند، تنش‌های ناشی از سیاست مدرنیزاسیون به‌طور موقت فروکش می‌کرد. شیخ عبدالکریم حائری یزدی (د. ۱۳۱۵) حتی در زمان احيای حوزه علمیه قم که کار به برخورد علنی کشیده شده بود سکوت اختیار کرد.<sup>(۸)</sup>

چند تن از اعضای رژیم جدید به‌طور منظم به دیدار سنجلی می‌رفتند، از جمله علی‌اکبر داور، وزیر دادگستری، که از نزدیکان و شاگردان او بود. داور نخستین کسی بود که مجموعه قوانین مدنی ایران را تدوین کرد. شریعت از او خواسته بود تا «حقوق مدنی ایران» را به‌نحوی روش‌مند از آثار کلاسیک فقه شیعه از جمله لمعه شهید اول استخراج کند، و او نیز دست‌آخر کمابیش همین کار را انجام داد. داور که می‌خواست سنجلی را وارد کارهای رسمی و اداری بکند، حتی سمت ریاست دیوان عالی کشور را به او پیشنهاد کرد. اما سنجلی با استناد به این بیت حافظ که «برو این دام بر مرغ دگر نه/ که عنقا را بلند است آشیانه»<sup>(۹)</sup> از پذیرش این پیشنهاد که با دغدغه‌های او سازگار نبود سر باز زد. گفته‌اند که سنجلی در طول عمرش هیچ هدیه‌ای از جانب مقامات یا مؤمنان راه حتی در قالب عواید موقوفات دینی، نمی‌پذیرفت، و زندگی ساده‌ای داشت و تنها از راه تدریس خصوصی امرار معاش می‌کرد. شهرت او که ناشی از صداقت و شرافت انسانی‌اش بود بسیاری از روشنفکران زمانه را که به علمای سنتی بی‌اعتماد بودند جذب او کرده بود.

بر اساس شواهد و قراین موجود، چندتن از نزدیکان سنجلی در همان دوره به گروه تقی اراتی («پنج‌لج‌نفر» مشهوری که در ۱۳۱۶ زندانی شدند) یا پیروان احمد کسروی پیوسته بودند. اگرچه در ذکر نام شاگردان و نزدیکان سنجلی - که در حال حاضر زنده‌اند - باید احتیاط کرد، با این حال، می‌توان از افراد زیر نام برد:

\*اسدالله روئین مبشری: وکیل، فلسفه‌دان، فعال حقوق بشر، و وزیر دادگستری کابینه بازرگان. مبشری پاره‌ای از سخنرانی‌های سنجلی را منتشر کرد و یکبار نیز ملاقاتی میان سنجلی و احمد کسروی ترتیب داد (گفت‌وگوی این دو با واکنش تند کسروی به‌طور ناگهانی پایان یافت؛ ظاهر آن‌جا که سنجلی حاضر نشد تا اختلافات شیعه و سنی چشم ببوشد، کسروی خانه محل

ملاقات را ترک کرد).

● عبدالوهاب فرید تنکابنی: روحانی جسور (د. ۱۳۶۰). وی کتابی حاوی اندیشه‌های سنجلی درباره آموزه رجعت منتشر کرد و تا پایان عمر به همان اندیشه‌ها پای بند بود.<sup>(۱۰)</sup>

● محمدجواد مشکور: محقق پرکار و پر تألیف به‌ویژه در حوزه زبان‌شناسی و فرقه‌شناسی. او خواهرزاده شریعت و تنها فردی از حلقه اوست که پژوهش درباره اسلام را به صورت آکادمیک ادامه داد و در حال حاضر استاد دانشگاه تهران است.

● محمدتقی فلسفی: واعظ مشهور که نخستین درس‌هایش در وعظ و خطابه را نزد سنجلی فراگرفت. فلسفی، به‌رغم همکاری‌اش با رژیم شاه در دهه ۱۳۳۰، در جمهوری اسلامی نیز شخصیتی تقریباً رسمی به شمار می‌آمد.

● حسین قلی مستعان: روزنامه‌نگار مشهور و ویراستار روزنامه اطلاعات. وی چند روز پس از مرگ سنجلی در مراسم یادبود او در مقابل رادیو تهران سخنرانی کرد.

● علی‌پاشا صالح: منشی سفیر آمریکا. برادر او، الله‌یار صالح، سفیر ایران در آمریکا در دوره صدوق بود. در اثنای جنگ جهانی دوم، زمانی که سنجلی به طرفداری از نازی‌ها متهم شد و روس‌ها تصمیم به بازداشت او داشتند، صالح جرج آلن، سفیر وقت آمریکا، را متقاعد کرد تا به نفع سنجلی پادرمیانی کند. وی همچنین مترجم تاریخ ادبیات ایران انوارد براون به فارسی است.

● احمد فرید: فیلسوف. وی یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار بر جلال‌الاحمد و الهام‌بخش نقد او بر غرب در کتاب مشهور غرب‌زدگی بود.

گروهی از روشنفکران سرشناس آن دوره که تعالیم سنجلی را پی می‌گرفتند، به مواضع ایدئولوژیک کاملاً متفاوت و متنوعی روی آوردند. اما به‌رغم انعطاف‌پذیری ایدئولوژیک تعالیم او، این نکته مهم را باید به خاطر داشت که آن تلقی از اسلام که سنجلی به مخاطبانش عرضه می‌کرد، دست‌کم در برخی جنبه‌ها، با اسلام رسمی نهاد روحانیت در تعارض بود.

مخاطبان سنجلی به‌اندازه‌ای گسترده و مشتاق بودند که جلسات چهارشنبه‌شب‌های مسجد سنگلج به مجالسی منظم و تقریباً همیشگی تبدیل شده بود. در ۱۳۱۰، سنجلی این مسجد را گسترش داد و «دارالتبلیغ اسلامی» نامید (بعدها آیت‌الله شریعتمداری برای نهاد خودش در قم از همین نام استفاده کرد). در ۱۳۱۸، حکومت میدان سنگلج را - به‌سبب ملاحظات زیست‌محیطی - تخریب و پارک شهر را به‌جای آن احداث کرد. بدین ترتیب، شریعت مجبور به ترک محله سنگلج شد و در خیابان فرهنگ، مسجدی مدرن و بدون مناره شبیه به مساجد وهابیان ساخت. در شبستان اصلی این مسجد بالکنی وجود داشت که امکان می‌داد زنان جدا از مردان در جلسات حضور یابند. گنجایش مسجد در مجموع بین دویست تا سیصد نفر بود. شریعت بعدها در زیرزمین همین مسجد دفن شد، و نشان یادبود مزار او صرفاً لوحی دیواری از سنگ مرمر بود. برادر کوچکتر شریعت، محمد سنجلی (استاد فقه دانشکده حقوق دانشگاه تهران؛ د ۱۳۵۹) در قسمت جنوبی حیاط مسجد ساختمانی معمولی با دو مناره افزود و آن را «رواق قرآن» نامید. در حال حاضر (سال ۱۳۶۴)، کمیته انقلاب اسلامی این مسجد را تصرف کرده و در محل مقبره سنجلی ستاد فرماندهی تأسیس کرده، به‌نحوی که پوستری‌های آنها روی کتیبه‌ها پوشانده و تنها چیزی که از خیابان پیداست نشان «دارالتبلیغ اسلامی» است.

سنجلی عالمی مورد احترام تحصیل کرده‌ها و روشنفکران بود. در سال ۱۳۱۱ از او دعوت کردند تا با رایبندانات تاگور، شاعر و فیلسوف هندی، که در راه بازگشت از اروپا به ایران آمده بود ملاقات کند.<sup>(۱۱)</sup> این ملاقات در قالب جلسه‌ای رسمی با حضور عده‌ای از رجال و روشنفکران نافذ برگزار شد. اما گفت‌وگوی این دو به‌نحوی غیرمنتظره به پایان رسید، و طرفین مناظره بدون فهم مواضع یکدیگر جلسه را ترک کردند.

محبوبیت و بی‌طرفی سنجلی موقعیت هم‌قطاران او را که از مواضع خاص اعتقادی این عالم مستقل آزرده بودند تحت‌الشعاع قرار می‌داد. سنجلی، به‌خلاف حکمی‌زاده و کسروی، در برابر عالمان شیعی، همواره به ادله دینی استناد می‌کرد و به‌کرات از قرآن شاهد می‌آورد. او در تمام عمر از اتهام تکفیر در رنج بود. مبشری نقل می‌کند یکبار که سنجلی را به خانواده‌اش دعوت کرده بود، مادرش وقتی که فهمید مهمانش چه کسی است، برایش غذا آماده نکرد و از خانه بیرون رفت، و حتی زمانی که بازگشت، همه آنچه را «دشمن اسلام» آلوده کرده بود، پاک کرد یا دور ریخت. خود سنجلی در مقدمه یکی از کتاب‌هایش تصدیق می‌کند که دشمنانش تصمیم به قتل او داشته‌اند: یکی از مؤیدات و معناتی که ... مرا به حقایق قرآن آشنا کرد، هجوم حوادث گوناگون و جفاهای چرخ بوقلمون بود به‌مفاد «السعادة بنت المتاعب» (سعادت و خوشبختی نتیجه رنج و تعب است). از این‌ها زمان رنج فراوان کشیدم و سبب آن این بود که اولاً محسود اقران واقع شدم بواسطه اینکه مورد بعضی از نعمتهای الهی بوده از علم حظی داشتم و از عمل صالح نصیبی. از این جهت همه قسم به آزارم کوشیدند و هر افترا و توهین که به یزید و شمر زده نشده بود بالنسبه به من مرتکب شدند، حتی دو بار قصد کشتن مرا کردند لکن خداوند مرا حفظ فرمود.<sup>(۱۲)</sup>

پس از سقوط رضاشاه در ۱۳۲۰، یکی از دشمنان روحانی سنجلی به شیخ‌قلی نامی، که در ایتار مهمات کار می‌کرد، مأموریت داد تا او را در مسجدش به قتل برساند. این فرد ظاهر وقتی به آنجا رسید و شنید که سنجلی درباره اسلام سخن می‌گوید از تصمیم خود برگشت و توبه کرد.<sup>(۱۳)</sup> اواخر سال ۱۳۱۸ سنجلی به حج رفت. در راه حج، او از آلودگی شهر نجف آزرده شد و احساسش

را درباره این سفر در نسخه‌ای از کتاب محمدحسین کاشفالغشاء - که از نویسنده در آن دوره دریافت کرده بود - نوشت و در آنجا از مسلمانان خواست تا به جای اینکه عمرشان را صرف ضدغفونی و این قبیل مقولات مدرن کنند، به احکام طهارت که در قرآن هست روی بیاورند.

شریعت در واپسین سال‌های عمرش آزادی سیاسی پدیدآمده در ایران را که ناشی از تجاوز ارتش بریتانیا و روسیه و سقوط دیکتاتوری رضاشاه بود تجربه کرد. محمدرضا پهلوی، شاه جدید بیست‌ویک‌ساله، سنگلجی و دو برادرش را برای مشورت به کاخش احضار کرد. ظاهراً در آن جلسه شریعت به شاه جوان گفته بود که از سر نوشت پدرش درس بگیرد، زیرا اگر مردم او را می‌خواستند، هرگز مجبور به ترک کشورش نمی‌شد.

سنگلجی زندگی سختی داشت. وی در پانزدهم دی ۱۳۲۲ (مطابق با نهم محرم ۱۳۶۳) در سن پنجاه‌وپنجاه سالگی و در حالی که بسیار ضعیف و رنجور شده بود، در اثر بیماری تیفوس درگذشت. دو هفته بعد، برادر کوچک او، آقا محمدمهدی، استاد دانشکده الهیات دانشگاه تهران، در اثر همین بیماری همه‌گیر از دنیا رفت. اما مرگ واقعی شریعت بدون شک سکوت بعد از وفات او و بی‌توجهی به احوال و اندیشه‌های اوست. صرف‌نظر از چند مقاله در روزنامه‌ها و یک جلد یادنامه که در ۱۳۲۳ منتشر شد، نام او به‌تدریج در حال حذف از تاریخ ایران است. علمای سنتی تا کنون نپذیرفته‌اند که این عالم اصلاح‌گرا به‌عنوان شخصیتی که در آگاهی دینی ایرانیان مدرن نقش داشته است در یادها باقی‌ماند.

محور اندیشه شریعت را سه موضوع اساسی تشکیل می‌دهد: (۱) بازگشت به آموزه توحید [...]. (۲) انکار برخی عقاید متأخر همچون رجعت؛ (۳) کوهش خرافات که در تمایل طبیعی انسان به شرک ریشه دارد و مانع تعامل مسلمانان با تمدن جدید است.

### توحید

توحید پیام اصیل اسلام است و از این رو، اصلاح‌گران جدید مسلمان بر پالایش و پیرایش دین برای بازسازی آموزه توحید تأکید کرده‌اند. تثبیت چنین ایده‌ای در میان شیعیان شاید دشوارتر از اهل سنت باشد، زیرا شیعیان برای اثمه جایگاهی کامیابش فوق‌طبیعی قابل‌اند و به‌طور خاص غیبت و ظهور امام دوازدهم را امری اعجاز‌آمیز می‌دانند.

سنگلجی کتابی را به‌طور کامل به مسئله توحید اختصاص داد. او در کتاب «توحید، عبادت، یکتاپرستی» به انواع گوناگون شرک حمله می‌کند از جمله امامزاده‌ها، پوشیدن حلقه‌ها و سنگ‌های گران‌بها (او می‌نویسد که خودش نیز به‌تازگی در سفرش به مکه از این گونه چیزها خلاص شده است)، تبرک به درخت و سنگ و نظایر اینها، قربانی برای غیر خدا (به گفته وی، منشأ این عقیده مسیحیانند که می‌گویند عیسی خودش را فدا کرد تا گناهان مردم پاک شود، و برخی شیعیان نادان نیز معتقدند که امام حسین (ع) به همین سبب شهید شد)، نذر برای غیر خدا، دعا و استغاثه به غیر خدا، تنجیم و تطیر و تشؤم و نظایر اینها.<sup>(۱۱)</sup>

بخش عمده کتاب در نقد آیین‌ها و اعمال افراطی گروهی از شیعیان در مواجهه با انبیا و اولیای دین است که گاه آنها را به مقام خدایی می‌رسانند. به نظر سنگلجی، واسطه گرفتن میان خالق و مخلوق - یعنی درخواست یاری و روزی و شفا از آنها - به معنای اعتقاد به اولیایی غیر از خداست، که همان شرک است. انبیا و اولیا را نباید همچون وزیران پادشاهان دانست که چون به درگاه الهی نزدیک‌ترند عرایض بندگان را پیش خدا می‌برند. خدا به بندگان از رگ گردن نزدیک‌تر است (سوره ق، آیات ۱۵-۱۶) و نیاز به خیردهنده یا واسطه ندارد. [...].<sup>(۱۲)</sup> در واقع، شفاعت بدون عمل به فضیلتی که در توان فرد است و بدون اذن خداوند محال است.

دومین موضوع محوری در اندیشه سنگلجی یعنی اهمیت و جایگاه قرآن موضوع نخستین کتاب او یعنی کلید فهم قرآن<sup>(۱۳)</sup> است. این کتاب نه تفسیر قرآن که مقدمه‌ای تحلیلی بر شناخت قرآن است که به گفته نویسنده برای تصحیح برخی اشتباهات نوشته شده است. سنگلجی در مقدمه آورده که از طریق انس دایم با قرآن خداوند فهم قرآن را به او عطا کرده است.

در آغاز کتاب، سنگلجی نظریه رایج دایر بر تحریف قرآن به دست اهل سنت را رد می‌کند، با این استدلال که مصحف عثمان را امام علی و بزرگان شیعه پذیرفته‌اند. کسانی که در اصالت قرآن تردید می‌کنند بذر نفاق را در امت اسلام می‌پروانند.<sup>(۱۴)</sup> سنگلجی سپس این اصل را مطرح می‌کند که قرآن - که برای هدایت بشر نازل شده است - کتابی قابل فهم است. وی استدلال گروهی را که می‌گویند اگر انسان قرآن را به‌طور کامل می‌فهمید دیگر قرآن منزلتی نداشت، بی‌وجه می‌داند. فهم قرآن مبتنی بر شناخت اسباب نزول و احوال عرب زمان پیامبر است. آنچه نیاز داریم بدانیم در خود قرآن به‌وضوح بیان شده است. اما منظور از آن مسلمانان علوم طبیعی نظیر میکروبیولوژی یا ستاره‌شناسی نیست، بلکه مبانی اخلاق و ایمان و اعتقاد دینی است. او می‌نویسد:

قرآن انسان درست می‌کند. غرض از قرآن این است که مردم را به رشد حقیقی برساند، وقتی رشید شدند هر کاری کنند صحیح و هر علمی بیاموزند پسندیده است.<sup>(۱۵)</sup>

سنگلجی سپس تلقی‌اش از ظاهر و باطن قرآن را توضیح می‌دهد. به گفته سنگلجی، مراد از باطن قرآن چیزی نیست که باطنیه می‌گویند که «خلاف عقل و منطق و حقیقت، و کفر و ضلالت است»<sup>(۱۶)</sup> بلکه «مقصد و مراد قرآن» است که با زدودن معانی تحمیل شده به قرآن که از تمایلات شخصی نشأت می‌گیرد به دست می‌آید. دست‌آخر اینکه هر فردی با اجتهاد خود می‌تواند به فهم قرآن بپردازد، زیرا باید حکم خدا را بفهمد و در زندگی‌اش به کار بندد. تقلید عیبی است که باید از

میان برود.

به‌نوشته سنگلجی، سه اصل اساسی در قرآن از این قرارند: توحید، راه رسیدن به خدا، و معاد. در قرآن همچنین از احوال انبیا و اولیا و مؤمنان و نیز کسانی که از خدا روی گردانده‌اند (نظیر فرعون، قارون و قوم لوط)، و نیز مسائلی درباره اخلاق و فقه همچون خوردنی‌ها، ازدواج و طلاق، و سیاست و نظایر اینها که برای اصلاح کار مؤمنان لازم است سخن گفته شده است.

به نظر سنگلجی، قرآن اولاً و بالذات متوجه توده و اصلاح عوام بوده است، و وقتی توده صالح شد رجال و علما و اشراف برآمده از این توده نیز صالح خواهند بود. سنگلجی می‌گوید که فیلسوفان عکس این فکر می‌کنند: تعلیم و تربیت آنان منحصر به طبقه نخبه جامعه است و معتقدند که در نتیجه این کار توده نیز پیشرفت خواهد کرد.

قرآن، به گفته سنگلجی، راهنمایی برای فهم حقیقت اشیا و تفکر در امور است. قرآن مخالف تنبلی و کنار گذاشتن عقل است و در نتیجه با تقلید یعنی تکرار اندیشه‌ها و کارهای گذشتگان مخالفت می‌کند. به گفته او، قرآن غذای معرفت و بینش است، در حالی که کاهنان و خشک‌دینان مردم را از علم منع کرده‌اند و آن را پلید دانسته‌اند. حتی مولوی در شعری جهل و بلاغت را ستوده است: (۲۳) مردان بزرگ اشتباهات بزرگ می‌کنند، و به همین دلیل است که ما نیاز به افراد معصوم داریم. درباره «متفقه‌های جامد» می‌گوید که آنان مسلمانان را از علوم نظری و فلسفی و طبیعی بازداشتند و مسلمانان را از قافله ترقی عقب نگاه داشتند.<sup>(۲۴)</sup>

به‌نوشته سنگلجی، تقلید از موانع تعقل است.<sup>(۲۵)</sup> انسان به‌طور طبیعی تمایل به تقلید دارد، چنانکه پسر از پدر تقلید می‌کند و پدر دوست دارد که پسر کارهای او را تکرار کند. سنت‌ها و عادت‌ها نزد مردم مقدس است، در حالی که نباید چنین باشد. تقلید را باید کنار گذاشت؛ در دوره پیری ذهن چابکی جوانی را از دست می‌دهد و خسته می‌شود، و در نتیجه به تقلید می‌گراید و توجیهاتی برای این رفتار می‌تراشد. انزوا نیز موجب می‌شود که شخص کمتر در معرض تغییر قرار بگیرد. همه این عوامل، در کنار «هوا و هوس»، مانع آزادی اندیشه‌اند. اسلام ما را از اطاعت غیر خدا آزاد می‌کند و همه مردم را برابر می‌داند؛ هیچ کس کامل نیست؛ و بنابراین، از هیچ کس نباید به‌عنوان الگو تقلید کرد.

قرآن از علم و عالم تمجید می‌کند، برای پرهیز دادن ذهن از تنبلی به مسلمانان دستور می‌دهد تا یکدیگر را در مراسم حج در مکه ملاقات کنند، و از اطاعت پیشینیان و عالمان دین بازمی‌دارد. اما صوفیه در امر تبعیت افراط کرده‌اند و گفته‌اند که مرید در مقابل شیخ باید همچون جسد در برابر مرده‌شوی هیچ اراده‌ای نداشته باشد. هیچ الگوی کاملی در میان بشر وجود ندارد؛ یگانه الگو قرآن است که آزادی را به روح و عقل بشر هدیه می‌کند. فقط کسانی که به نگاه داشتن مردم در زندان خرافات علاقه‌مندند، آنان را از استفاده از عقل شان بازمی‌دارند.

### انکار آموزه رجعت

در نوشته‌های سنگلجی به کرات به مواضع قاطع او درباره معاد برمی‌خوریم. بسیاری از هم‌دینان سنگلجی او را به انکار عقیده رجعت می‌شناسند و به همین سبب از او انتقاد می‌کنند. با این حال، او از اینکه عقاید سنتی شیعه را به‌طور علنی و به‌تندی انکار کند پرهیز داشت. انکار آموزه رجعت از جانب سنگلجی در نوشته‌های شاگرد نزدیک او یعنی عبدالوهاب فرید تنکابنی و در دو کتاب اسلام و رجعت (۱۳۱۶) و اسلام چنانکه بود (۱۳۵۶) بروز و ظهور یافت.<sup>(۲۶)</sup>

بنا بر معادشناسی سنتی شیعه، اعتقاد به رستاخیز به کرات در قرآن تأیید شده است و بخشی از عقاید شیعه محسوب می‌شود.<sup>(۲۷)</sup> در کلام شیعه از رستاخیز با الفاظ گوناگونی چون بعث، قیامت، معاد، اعاده معدوم، حشر و رجوع یاد شده است. بسیاری از عالمان مسلمان در بحث‌های فلسفی و کلامی در پی توضیح این نکته‌اند که جسم معدوم چگونه پس از جدایی از روح به‌صورت مادی خودش بازمی‌گردد، که در این میان، برخی از حکیمان مسلمان از معاد جسمانی دفاع کرده‌اند.

شیعه بیش از اهل سنت بر اهمیت معاد تأکید دارد. معاد در کنار امامت از اصول مذهب شیعه است و این هم‌نشینی ممکن است با این واقعیت مرتبط باشد که امام غایب به‌یک‌معنا به جهان دیگر تعلق دارد. از دیگر سوءاهل سنت به مشروعیت حکومت جامعه اسلامی توجه بیشتری کرده‌اند. ظهور مهدی جایگاه مهمی در معادشناسی شیعه دارد، زیرا پیروزی کسانی را که تحت ظلم و ستم بوده‌اند ممکن می‌سازد. شیعیان، با وجود ابهام در برخی متون، عموماً معتقدند که امام غایب پیش از وقوع قیامت باز خواهد گشت. بسیاری از آنان نیز بر این عقیده‌اند که پیش از قیامت انسان‌های خوب و بد رجعت خواهند کرد. شیخ مفید (د. ۴۰۳ ق) نوشته است:

امامیه متفق‌اند بر اینکه بسیاری از مردگان قبل از روز قیامت به دنیا بازمی‌گردند، هرچند که درباره معنای رجعت با یکدیگر اختلاف دارند ...

ما معتقدیم که خدا گروهی از مردگان را در صورت پیشین‌شان به این دنیا بازمی‌گرداند، و برخی از آنها را عزیز می‌دارد و برخی را ذلیل می‌دارد و دولت را از اهل باطل به اهل حق و از ظالمان به مظلومان منتقل خواهد کرد. این امر در زمان قیام مهدی آل محمد رخ خواهد داد.<sup>(۲۸)</sup> با این حال، فلاسفه و متصوفه شیعه توجهی به این موضوع نداشته‌اند. مثلاً در گوهر مراد عبدالرزاق لاهیجی ذکری از این موضوع نرفته است.<sup>(۲۹)</sup>

سنگلجی در تفسیرش بر آیات قرآن، اگرچه مراقب است تا به‌طور مستقیم از آموزه رجعت صالحان و بدکاران پیش از قیامت انتقاد نکند، اعتقاد واقعی‌اش درباره قیامت را به‌صراحت گفته است. به گفته او، هیچ چیزی تصادفی ایجاد نشده و چون انسان کامل‌ترین موجودات است انتظار می‌رود که کمال





اخلاقی و عقلانی‌ای که روح او در زمین کسب می‌کند پس از مرگ و نابودی جسم به شکلی دیگر تاوید. قرآن دلایل متعددی بر بعث عرضه می‌کند. افزون بر این، قرآن در سخن از قیامت و معاد از نابودی جسم و خلق دوباره آن سخن نمی‌گوید بلکه فقط به تغییر شکل اشاره دارد. مرگ صرفاً گذار از دنیایی به دنیای دیگر است. اگر مسلمانان قرآن را خوب بخوانند، دیگر از بحث درباره این قبیل مسائل دست خواهند برداشت. رستاخیز «درجات» مختلفی دارد و می‌تواند انتقال جهان در آخرالزمان باشد؛ رستاخیز هر انسان روز مرگ اوست.

شریعت سنگلجی زمانی که در سخنرانی عمومی در ۱۳۱۳ به‌نحو جسورانه اعتقاد به رجعت انتقام‌جویانه امام دوازدهم را - به‌سبب تعارض با عقل - ضداسلامی خواند، به عقیده اساسی معاد اشاره‌ای نکرد؛ او اظهار نظر درباره صحت این عقیده را صرفاً به عقل سلیم واگذار کرد. چنین موضعی را برخی پیشینیان او نیز با احتیاط بیشتری اتخاذ کرده بودند.<sup>(۳۲)</sup> در همان سال، شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مرجع عالی مقام شیعه در ایران، پای‌بندی سنگلجی به عقاید شیعه را تأیید و تضمین کرد. وی در پاسخ به سؤالی درباره این مسئله فتوای زیر را صادر کرد که در مجله همایون به چاپ رسید: احقر به واسطه کثرت اخبار اعتقاد به رجعت دارم به نحو اجمال، ولی این مطلب نه از اصول دین و نه مذهب است که اگر فرضاً کسی معتقد به آن نباشد خارج از دین یا مذهب شمرده شود ... گفت‌وگوی این مطالب به جز تفرقه کلمه مسلمین و ایجاد یک عداوت مضره بین آنها فائده ندارد.<sup>(۳۳)</sup> به‌رغم این حمایت غیر مستقیم، بسیاری از عالمان دینی به‌شدت در برابر سنگلجی واکنش نشان دادند و ضمن تکفیر او، از موضع سنتی شیعه درباره رجعت حمایت کردند. این جدل تا دهه ۱۳۲۰ ادامه داشت.<sup>(۳۴)</sup>

سنگلجی اگر چه عالمی تندرو نبود و در حمله به خرافات و آموزه رجعت نیز بدعت‌گذار به‌شمار نمی‌آمد، برای روحانیت شیعه در درس‌ساز بود. او به شیوه کسروی - که برخی نکاتش کاملاً به گفته‌های او شباهت داشت - مرتب تکرار می‌کرد که خرافات دینی تأثیرات مخرب اجتماعی داشته‌اند و مؤمنان را در عقایدی ضد عقلی محصور کرده‌اند، در حالی که همین اعتقادات سبب اصلی اختلاف میان مسلمانان اند، و به‌دست منفعت‌طلبانی که از آن سود می‌برند رواج یافته‌اند. دغدغه او این بود که این قبیل عقاید شیعیان از موانع گفت‌وگو با اهل سنت است. به گفته او، این اعتقادات از تعالیم کاهنان نشأت می‌گیرد که برای کسب شأن و اعتبار نزد مردم چنین جایگاهی را برای خودشان قابل شدند.<sup>(۳۵)</sup> تأثیر تعالیم ادیان دیگر به‌ویژه یهود نیز اسلام را از توحید حقیقی منحرف کرده است.<sup>(۳۶)</sup>

### نکوهش اعمال خرافی

هدف سنگلجی از گرایش به باورهای وهابیان در آیین‌های خاکسپاری و زیارت قبور مخالفت با همه اعمال نادرست دینی بود که بی‌جهت به زندگی مؤمنان راه یافته بود و مانع سازگاری مقتضیات زندگی مدرن با سنت در جامعه متمدن می‌شد. حکایت زیر نگاه کلی و برنامه فکری او را به خوبی نشان می‌دهد. سنگلجی روزی سربازی را در مسجدی می‌بیند که جدا از جماعت گوشه‌ای ایستاده است و نماز نمی‌خواند. وقتی علت را جویا می‌شود، سرباز به پوتین‌های چرمی بلندش اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد که کندن این پوتین‌ها برای وضو گرفتن برایش دشوار است. این عالم دینی به او می‌گوید که «نگذار این موضوع مانع نماز خواندن تو شود؛ در مواردی مسح کشیدن از روی کفش یا پوتین مجاز است.» این موضع سهل‌گیرانه در تقابل با حکم رساله‌های توضیح‌المسائل در این باره (که می‌گویند وضو حتماً باید روی پوست بدن انجام شود) موجب آزار علما می‌شد. اما سنگلجی در پاسخ به آنان گفت «شما دوست ندارید که من به سربازی اجازه دم که با پوتین‌هایش نماز بخواند، اما دوست دارید که زیر این پوتین‌ها له شوید.»

سنگلجی به‌طور ویژه دشمن خرافات بود. به گفته او، باید از دو اعتقاد خطرناک حذر کرد: نخست اینکه اسباب عالم مادی خودکفاست و جایی برای اراده الهی نیست؛ و دیگر اینکه در عالم مادی چیزی (مثلاً سنگ عقیق یا نعل اسب) به‌طرز جادویی بر چیز دیگری (مثلاً سرنوشت انسان) تأثیر گذار است. او برای مسأله زیارت قبور نیز تابع همین منطق بود: باید از اعمال خرافی نظیر ادعیه در مزارها، و ساختن بناهای یادبود برای مقبره‌ها و مرمت قبور پرهیز کرد. البته در زیارت قبور پیامبر و ائمه تذکر و تدبیر در سیره صاحب قبر را پسندیده می‌دانست.<sup>(۳۷)</sup>

اسلام دین عقل و منطق و فطرت بود، اسلام دین توحید و یکتاپرستی و برانداختن بتها بود؛ اسلام دین صبر و شجاعت بود، اسلام دین علم و عمل صالح بود، اسلام شریعت انسانیت بود، اسلام به بشر مزیت نفس و علم و عقل داد، اسلام بشر را از رقیبت کاهنان نجات داد. اسلام قائل به واسطه میان خلق و خالق نبود. اسلام قبرپرستی و سنگ‌پرستی و عبادت غیر خدا را ملغی کرد. وقتی که شخص مسلمان می‌شد و هر فرد پناه به قرآن می‌آورد دیگر احتیاج به واسطه میان خود و خدا نداشت. اسلام تقلید کورکورانه را حرام کرد. اسلام عمل به ظن را نهی فرمود.<sup>(۳۸)</sup>

جمله اخیر نشان‌دهنده مخالفت سنگلجی با اصل تقلید است که بیشتر امامیه آن را پذیرفته‌اند. سنگلجی شیعیان را به احیای روح اصیل اسلام و ترک اعمال خرافی‌ای ترغیب می‌کرد که عمده آنها را ساخته دوره صفویه می‌دانست.<sup>(۳۹)</sup>

سنگلجی اگر چه در زمره علمای دین بود، با هم‌قطارانش تفاوت داشت؛ اصلاحات مورد نظر سنگلجی تهدیدی برای جایگاه و منزلت آنان در میان مردم به شمار می‌آمد. اگر چه او پرورش یافته سنت روحانیت بود، به دنیای مدرن نگاهی مثبت داشت، و با اینکه چیز زیادی از آن نمی‌دانست،

به قدرت نفوذ آن واقف بود. هدف او بیش و پیش از هر چیز حفظ ارزش‌های بنیادین قرآن بود، اما نیک می‌دانست که این ارزش‌ها تنها زمانی تحقق خواهند یافت که از حصار آهنین سنت‌های متأخر روحانیت خلاصی یابند. از منظر او، اسلام نباید از دنیای جدید کناره بگیرد و به زهد و انزواطلبی پناه ببرد، و نباید هويت خویش را از دست بدهد. سطرهای زیر از فرید تنکابنی تصویری گویا از موضع سنگلجی به دست می‌دهد:

جمعی از مفاد حدیث «الدنیا سجن المؤمن» سوء استفاده کرده و دنیا را زندان مؤمن می‌پندارند ... این نادانان هم خود را مسلمان می‌دانند. حتی بعضی از دعوات دین - آنانکه فهم حقایق دین را مخصوص به خود می‌دانند - دست‌های اسلام را منافی با ترقی و تمدن، سعی و کوشش و مخالف با جمیع شئون حیات اجتماعی انسان معرفی می‌نمایند و رسماً آن را یک آئین رهبانیت و فلسفه ریاضت‌طلب نمودار می‌کنند و به‌نام آن همواره توده را به تنبلی، کسالت، کثافت، فقر و خمودی و جمودت فکر و زبونی، مخصوصاً به غفلت و نادانی خلاصه به هر گونه وسیله بدبختی سوق می‌دهند. خلاصه این آئین پاک را طوری تفسیر کرده‌اند که فقط جمعی مردمان افراطی را می‌توان پیروان آن دانست؛ دسته دیگر که اخیراً پیدا شده و فعلاً رو به فزونی گذارده‌اند و بیش از همه خود را از غرب متأثر نشان داده و پیوسته سنگ آن را به سینه می‌زنند آن را موافق با جمیع شئون تمدن دروغی غرب می‌دانند و همواره در صددند مقررات متین وی را با نظریات هر نادانی که از آن سرزمین برمی‌خیزد مطابقت نمایند.<sup>(۴۰)</sup>

### خاتمه

واکنش سنگلجی به تجددگرایی و جمود علمای سنتی را نباید پدیده‌ای اتفاقی دانست. سنگلجی مدتی در عراق زیست و به حجاز سفر کرد و در آنجا با نوشته‌های عالمان معاصر عرب آشنا شد. در آثار سنگلجی نشانه‌هایی از تأثیرپذیری عمیق از جنبش وهابیت - که در آن دوره در اوج شکوفایی بود (این سعود در ۱۹۲۴ مکه را تصرف کرد) - دیده می‌شود. به‌رغم ماهیت ضد شیعی عقیده وهابیت (از جمله مخالفت با زیارت و شفاعت، و نیز حمله به کربلا در ۱۸۰۲ و تخریب قبرستان بقیع در ۱۹۲۴)، این عقیده متعصبانه حنبلی و بنیادگرایی آن و نیز مخالفت آن با تقلید برای سنگلجی خوشایند بود. سنگلجی بی‌شک کتاب‌های ابن تیمیه (د. ۷۲۸ق) و ابن قیم جوزیه (د. ۷۵۱ق) را به دقت خوانده بود.

در همان دوره، این جریان فکری همچنین بر محمد رشیدرضا (د. ۱۹۳۵)، اندیشمند اهل سنت که اندیشه‌هایش بی‌شباهت به سنگلجی نیست، تأثیر گذاشته بود. رشیدرضا، که به فرقه صوفی نقشبندی منتسب بود و بعدها ره‌آورد آن پرداخت، در قاهره به تکمیل اثر تفسیری شیخ محمد عبده (د. ۱۹۰۵/۳۹) عالم تجددگرای مصری با سمت‌وسویی بنیادگرایانه تر پرداخت. بنظر رشیدرضا، تنها بازگشت به اسلام سلف می‌توانست وضع حکومت‌های روبه‌زوال کشورهای اسلامی را تغییر دهد. آرمان رشیدرضا این بود که مطالبی را که افزوده‌های خیالی و اسطوره‌ای یهودیان مسلمان شده می‌دانست از آموزه‌های سنن و به‌ویژه شیعیان بزدايد و میان این دو مکتب صلح و آشتی برقرار کند.

مخاطبان سنگلجی در دوره حیات او محدود بودند. او گفت‌مان ایدئولوژیک مترقی‌ای را به گروهی از نخبگان جامعه عرضه کرد که از یک سو با سنت اسلامی عین بودند و در دیگر سو در بند قالب‌های سنتی روحانیت نمی‌گنجیدند. این نکته معنادار است که استاد محمد تقی شریعتی، پدر علی شریعتی، که خود یکی از عوامل اصلاح دین در مشهد بود، در آن دوره با اینکه چیزهایی درباره سنگلجی شنیده بود، حتی یک سطر از آثار او را نخوانده بود.<sup>(۴۱)</sup> فرید تنکابنی، که تا زمان وقوع انقلاب اسلامی پیرو اندیشه‌های استادش بود، فعالیت چندانی نداشت؛ او عالمی اصیل و مستقل و در عین حال منزوی بود.

شاید بتوان مشابهت‌هایی میان شریعت سنگلجی و علی شریعتی نشان داد، چنانکه نقد شریعتی بر تشیع «صفوی» یادآور دیدگاه‌های سنگلجی است. اما تا جایی که من می‌دانم، شریعتی هرگز به سنگلجی اشاره نکرده و ممکن است هرگز چیزی درباره او نشنیده باشد. به نظر می‌رسد که این دو ادله‌ای مشابه یا موازی برای اصلاح اسلام اقامه کرده‌اند، اما شریعتی که تحصیلاتش را در دهه ۱۹۶۰ در فرانسه گذرانده بود، زندگی‌اش را وقف امور اجتماعی کرد، در حالی که سنگلجی محتاطانه از این کار پرهیز داشت.

عجیب اینکه در اثری جدلی در سال‌های اخیر نام شریعت سنگلجی دوباره مطرح شده است. در کتابی که به‌شدت بر ضد علی شریعتی است و در بهار ۱۳۶۲ منتشر شده است، یکی از ایدئولوگ/مورخ‌های جمهوری اسلامی می‌کوشد تا تحولات «پروتستانتیسم اسلامی» را - که به نظر او به انقلابی‌های ایران سرایت کرده است - ردیابی کند. نویسنده در میان اتهاماتی که وارد می‌کند، سنگلجی را - در کنار احمد کسروی - به اجرای طرحی استعماری برای تخریب اسلام متهم می‌کند.<sup>(۴۲)</sup> چنین حمله‌ای به سنگلجی نشان می‌دهد که نهاد روحانیت در دوره حاضر همچنان به نقد عالمی اصلاح‌گرا که چهل سال پیش از دنیا رفته حساس است؛ همچنین این نکته را آشکار می‌کند که ایده اصلاح و احیای اسلام در دوره جدید مسیرهای متعدد و گاه متعارض دارد. به هر روی، آثار سنگلجی به کلی فراموش نشده‌اند. کلید فهم قرآن او - که چاپ چهارم آن در ۱۳۴۷ منتشر شده بود - در دوره جمهوری اسلامی تجدید چاپ شد و من نسخه‌ای از آن را در ۱۳۶۱ از یکی از کتاب‌فروشی‌های سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در تهران پیدا کردم. ■

پی‌نوشت‌ها در دفتر مجله موجود است.